

## فدایی خلق عزیز سرمدی

۱۳۲۲-۱۳۵۴



عزیز در سال ۱۳۲۲ در یک خانواده کارگری چشم به جهان گشود. پدرش سبزی و میوه فروش دوره گرد بود و با زحمت زیاد مخارج خانواده را تامین می کرد. عزیز عصرها و تابستان ها به پدرش کمک می کرد. دوران کودکی اش در محله جوادیه و پل راه آهن تهران به راستی پیوندش را با زحمتکشان مستحکم نمود. کینه ای ژرف به دشمن طبقاتی و در راس آن به شاه داشت. با از دست دادن پدر ، با اشتغال به کارهای مختلف و به کمک مادر قهرمانش به تحصیل ادامه داد.

عزیز خیلی زود با ورزش کوهنوردی آشنا گردید و در این رشته به مقام های قهرمانی هم رسید. از موسسین گروه کوهنوردی « ابرمرد » بود. اکثر قله مرتفع ایران را تسخیر کرده و در رشته های دیگر ورزشی از جمله دو میدانی و کشتی سرآمد بود. روحیه فداکاری ، گذشت ، صفا و صمیمیت او زبان زد محله شان بود.

در تاریخ ۲۰ دی ماه ۱۳۳۸ که تنفر از رژیم شاه در جنبش دانش آموزی تهران متبلور شده بود ، عزیز به یکی از سازمان دهندگان این اعتراض تبدیل شد. این تظاهرات با پیوستن دانشجویان ، معلمین و روشنفکران به یک جنبش گسترده تبدیل گردید. عزیز در این روز خوش درخشید و در پیشاپیش تظاهرکنندگان در خیابان های تهران حرکت می کرد و با ابتکارات خود در درگیری با پلیس ، شور و حالی به تظاهرات داده بود.

همکاری عزیز با گروه رفیق بیژن جزنی موجب شد که با طرح و برنامه گروه در فعالیت های سال های ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ جبهه ملی شرکت نماید. وی دیگر به عنوان یک کادر فعال در تمامی درگیری های خیابانی شرکت می کرد و سازماندهی اعتراضات دانش آموزی و دانشجویی را برعهده داشت. چندبار نیز به دلیل همین فعالیت ها نیز بازداشت گردید. در زندان هم نمونه یک مبارز دلیر و بی باک بود. مامورین ساواک همیشه در برخورد با وی محتاط بودند. بچه ها را در زندان ورزش می داد و با صدای دلنشین آذری برایشان آواز می خواند. با خمیر نان برای بچه ها و خانواده هایشان شطرنج و گل درست می کرد و در برنامه های آموزشی و هنری در زندان پیش قدم بود.

سال ۱۳۴۲ در جریان یک تحلیل عمیق از شرایط اجتماعی - اقتصادی و سیاسی در گروه بیژن ، عزیز در شمار اولین ۱۰ نفری بود که در بحث های آن شرکت می نمود. عزیز به خاطر درگیر بودن در تمامی اشکال مبارزه و داشتن تجربه در دوره های مختلف براین نظر بود که سرنوشت گروه های سیاسی بعد از ۲۸ مرداد تا آن روز نمی توانست آینده بهتری برای گروه های نظیر آن ها باشد و بر سر مشی مبارزه با قاطعیت به مشی مسلحانه رای داد.

وی با تمام نیرو آماده پذیرش هرگونه مسئولیتی بود. عباس در تیم شهر سازمان دهی گردید. عزیز اعتقاد به ضرورت مخفی شدن کادرهای حرفه ای نداشت و به همین دلیل در محیط زندگی آن چنان رفتار می نمود که به هیچ وجه حساسیت پلیس را بر نمی انگیخت. به خاطر شناخته بودنش در میان دوستان و پلیس سیاسی به عنوان یک مبارز ، ضروری بود که با اتخاذ شیوه هایی ، روش هایی را به کارگیرد که این حساسیت ها هر چه بیشتر کمتر گردد. این امر تا حدودی حتی ناراحتی دوستانش را هم به همراه آورد. اما اصل تداوم مبارزه بود.

عزیز ضمن تدارک فعالیت های مسلحانه آموزش های مارکسیستی اش را که از سال های بعد از کودتای ۲۸ مرداد آغاز شده بود با پشتکاری ادامه می داد. در برنامه مصادره بانک تعاونی توزیع که قرار بود گروه در دی ماه ۱۳۴۶ اجرا کند نقش فعالی به عهده داشت که به دلیل بازداشت عزیز و سایر رفقای گروه معوق ماند. بعد از بازداشت ، مقاومت و سرسختی و رعایت کامل اصول مخفی کاری می رفت که پلیس را متقاعد کند که عزیز هیچ کاره است و او را آزاد کنند. اما دستگیری های بعدی و لو رفتن بخشی از اطلاعات ، موجب شناسایی عزیز گردید. بازجویی ها دوباره آغاز و عزیز از خود زیر شکنجه های وحشیانه دژخیمان مقاومت بی نظیری نشان داد. در دادگاه به ۱۰ سال زندان محکوم شد. در اواخر سال ۱۳۴۸ نقشه فرارش همراه با عباس سورکی و سعید کلانتری با شکست مواجه شد و باردیگر زیر شکنجه قرار گرفت. به زندان برازجان تبعید گردید.

بعد از اتمام ساختمان زندان عادل آباد شیراز همراه با عده ای دیگر به آن جا منتقلش نمودند. در روز ۲۶ فروردین ۱۳۵۲ که کماندو های شهربانی به بند زندانیان سیاسی یورش آوردند ، عزیز همراه با دیگر زندانیان جواب دندان شکنی به آن ها دادند. در درگیری با مزدوران رژیم چندین نفر از آن ها را تا حد مرگ کتک زد که منجر به کوری چشم یکی از گاردی ها گردید. روز بعد از این ایستادگی و عقب نشینی گارد شهربانی ، در روز ۲۷ فروردین ، ۱۵۰۰ کماندوی پلیس که از تهران اعزام شده بودند در سالن غذاخوری به زندانیان حمله و عزیز و ۱۲ نفر دیگر را جدا کرده و پس از بستن چشم ها و دست و پایشان آن ها را در توالی و انبار سردخانه زندان محبوس می سازند. عزیز و دیگر رفقای زندانی دست به اعتصاب غذا زده و مقاومت را سازمان می دهند. رژیم فشار بر آن ها را آن چنان زیاد می کند که شایعه مرگ عزیز به بیرون از زندان می رسد. در روز ۱۰ اردیبهشت ۱۳۵۳ ، یعنی روز چهاردهم اعتصاب غذا ، عزیز همراه ۱۱ نفر دیگر از رفقا به اوین اعزام می گردند. مادر قهرمان عزیز پس از کوشش های بسیار موفق می شود که بالاخره با عزیز ملاقات نماید و جسم نحیف و بی رمق عزیز را از دور ببیند. عزیز که به زحمت می توانسته خود را روی پا نگاه دارد با نشان دادن مشت های گره کرده ، عزمش را باردیگر از طریق مادر اعلام می دارد.

در بهمن ۱۳۵۲ به زندان قصر منتقل می شود. در اواسط اسفند ۱۳۵۳ به اوین فرستاده می شود تا در ۳۰ فروردین ۱۳۵۴ که همراه با ۸ رفیق زندانی توسط دژخیمان پهلوی تیرباران می گردد هیچ خبری از وی وجود نداشته است

**. یادشان گرامی باد !**